

بیشتر زنان دسترسی به لوازم بهداشتی برای دوران عادت ماهانه ندارند و مانند مادر و مادرانشان از دستمال‌هایی که چندبار مصرف هستند، استفاده می‌کنند/ دختران جوان برای حمام کردن کنار آب‌باریکه‌ای که روزی رودخانه بوده حمام می‌کنند درحالی‌که هیچ حفاظی وجود ندارد

دولت از حضور این روستاها برای امنیت استفاده کرده



مردم این روستاها از نسل‌های قبل که اینجا مستقر شده‌اند با آب‌های سطحی و رودخانه‌های جاری زندگی گذرانده‌اند و دولت هم تنها از حضور این روستاها برای وجود امنیت در این منطقه استفاده کرده و آنها سهمی در زیرساخت‌ها نداشته‌اند. وقتی برق تا این روستاها آمده، چطور آنها هنوز راه ندارند؟ چطور درباره تأمین آب این خانوارها اقدامی جدی در چند دهه گذشته صورت نگرفته است؟

به گزارش اسپاداناخبر، روزنامه شرق نوشت: دستش را وسط حرف‌هایش چند بار تکان داد و نگاهم به دستش افتاد. در نگاه اول زگیل‌ها زیاد به نظر نمی‌آمد؛ چون آستینچه (ساق دست) را تا بالای مچ آورده. اول با احتمال ناراحتی درباره زگیل‌ها نمی‌پرسم! اما وقتی صحبت به قارچ روی صورت و باقی بیماری‌های پوستی دیگر می‌رسد، می‌پرسم. برایش مهم نیست که جلوی دیگران توضیح بدهد؛ چون انگار همه می‌دانند و دو نفر دیگر هم مثل او هستند. آستینچه را درمی‌آورد و من خشکم می‌زند. تصویری تکان‌دهنده بود، از نگاهم که خیلی زود از دستش به صورت و چشمش رسیده. می‌فهمد تصویر دستش خوشایند نبود.

دست‌هایش مثل دست دختران شهری اپیلاسیون‌شده نیست و زگیل‌های بزرگ و کوچک از میان موهای بلند و سیاه دستش کاملاً معلوم است. هم‌زمان داستان‌ش را هم تعریف می‌کند؛ داستان‌ش هم مثل دست‌هایش درد دارد. حرف‌زدنش مثل دختران دیگر که سواد ندارند، نیست. می‌داند مقابل یک خبرنگار قرار گرفته و باید چه چیزهایی را بگوید و مثل دیگران نامه به دست منتظر مسئولانی که همراهان آمده‌اند، نیست. می‌گوید امسال رتبه خوبی برای انتخاب رشته آورده؛ اما انتخاب رشته نکرده؛ چون ترسیده قبول شود و بابایش پولی برای فرستادن و درس خواندن او نداشته باشد و خجالت بکشد. بعد توضیح بیشتر می‌دهد و به دختری دیگر با دست اشاره می‌کند و می‌گوید: خواهرم با کلی حرف و حدیث درس خواند برای پرستاری و حالا بی‌کار است و او هم فکر کرده اگر با این همه هزینه درس بخواند و بی‌کار بماند، ارزشی ندارد.

زن‌ها در روستای راین قلعه که مرکز دهستان مارز در شهرستان قلعه‌گنج کرمان است، زودتر خیردار شده‌اند که جمعی مسئول و خبرنگار آمده‌اند و خودشان را به تنها مسجد روستا که خانه بهداشت هم کنارش دارد، رسانده‌اند. وقتی با زینب حرف می‌زنم، آنها هم ایستاده‌اند و گوش می‌دهند. می‌گویم هفته‌ای چند بار حمام می‌روید؟ به همدیگر نگاه می‌کنند و یکی از آنها می‌گوید: «الان که هوا سرد شده شاید هفته‌ای یک‌بار، اما تابستان هم که هوا خوب است، هفته‌ای یک‌بار می‌رویم». بعد زینب به جای یک زن دیگر که نمی‌تواند حرف بزند، حرف می‌زند و می‌گوید: «سکینه را ببین، خروسک گرفته، نمی‌تواند حرف بزند. دو روز پیش که هوا ناگهان خیلی سرد شد، رفته خودش را شسته و سرما خورده و به این وضع افتاده». بعد هم چند بچه و زن دیگر را به من نشان می‌دهد و می‌گوید اینها همین دیروز و امروز آمده‌اند خانه بهداشت که دارو بگیرند. به خاطر حمام کردن مریض شده‌اند. همه ما زمستان‌ها مریض و سرماخورده هستیم؛ چون مجبوریم با همین آب سرد و کثیف حمام کنیم».

سن‌وسال بیشتر زنانی که آمده‌اند جلو تا حرف بزنند، زیاد نیست؛ اما خیلی از آنها چون زود ازدواج کرده‌اند و چند بچه دارند، مثل زن‌های سن‌وسال‌دار رفتار می‌کنند و من را «دخترم» خطاب می‌کنند و با حساسیتی مادرانه از مشکل پوستی خودشان و دخترانشان می‌گویند. یکی از خانم‌ها اصرار دارد من را ببرد در کپرش تا دختر معلولش را نشان دهد و آن یکی می‌گوید: «اینجا توی مسجد که نمی‌شود نشانتان بدهم، روی دست و پاهایم اول خشکی زد و رویش پماد مالیدم؛ اما هی زیاد شد. دکتر میگه به مدل مشکل پوستی و قارچه». بعد دوباره چادرش را جمع می‌کند و رویش را می‌گیرد.

دو روزی که ما در این محدوده بودیم، بارها توصیه شدیم که از دست‌شویی استفاده نکنیم و آب نخوریم. عاقلانه هم این بود که وقتی می‌بینیم باریکه آب لجن‌زده‌ای محل تأمین آب این مردم است، از آن استفاده نکنیم؛ شاید بدن مردم به این شرایط عادت کرده باشد؛ اما حتماً درباره میهمانان بیرونی خودش را نشان می‌دهد. کمترین عامل این آب‌وهوا و شرایط پر از گردوخاک

محیطی، خشکی دست بود که با کرم مرطوب کننده رفع می کردیم؛ اما این مردم چه می کردند؟ تا کجا باید عادت داشته باشند؟ تا کجا باید تحمل کنند؟ در مواجهه مستقیم با بچه ها که تنها بازی آنها غلت زدن توی خاک ها و پابرهنه با یک توپ کهنه فوتبال بازی کردن بود، نبود پاکیزگی در پوشش، وجود یک لایه چرک روی دست و صورت، پوسته پوسته شدن های سفید رنگ روی صورت و لکه های پوستی روی پوست مدام دیده می شد. بیشتر بچه ها و دیگر اهالی دندان هایی خراب و سیاه داشتند و تعداد افرادی که عارضه چشمی داشتند، هم کم نبود. تقریباً همه زن ها و دختران کوچک در روستاهایی که بازدید داشتیم، به مسائل بهداشتی و پوستی شان اشاره داشتند. برای عکس گرفتن چند نفر از بچه هایی را که کنار مدرسه گردو خاکی به پا کرده اند همراه کرده ام. نزدیک تر که می روم، چشم های شان قرمز است، با همان دست خاکی چشمش را می مالد و می فهمم چشمش چرا قرمز شده و این تقریباً برای آنها عادی است. چشم یکی از آنها قی زیادی کرده و معلوم است عفونت دارد. می گویم شما به خانه بهداشت رفتید؟ سرش را برای تأیید تکان می دهد. می گویم کی؟ می گوید «۱۰، ۱۵ روز پیش بهم به پماد داد؛ اما هنوز خوب نشده».

زنان روستاها روی حرف زدن و اشاره به برخی مسائل را ندارند. وقتی بدون ملاحظه درباره مسئله بهداشت شخصی شان و درباره همسرشان می پرسم، اول جا می خورند؛ اما گویا جرعه خورده و شروع می کنند به توضیح دادن. نتیجه خلاصه این گفت و گو ها این می شود که تقریباً هیچ روشی برای جلوگیری از بارداری به لحاظ اعتقادی و اقتصادی و بهداشتی وجود ندارد و تعداد زیاد بچه ها و دختران کم سن و سال ازدواج کرده گواهی بر شرایط عرفی و اعتقادی و اجبار محیطی است. بیشتر زنان دسترسی به لوازم بهداشتی برای دوران عادت ماهانه ندارند و مانند مادر و مادرانشان از دستمال هایی که چندبار مصرف هستند، استفاده می کنند. دختران بارها دچار بیماری های پوستی شده اند که امکان رسیدگی و درمان نداشته اند و حالا به آنها «عادت» کرده اند و با این جمله که «خودش خوب می شود» گذرانده اند.

بارها در مسیر برای بازدید توقف داشتیم دست شویی ها هم نزدیک نبودند توصیه نمی شدند، از نازی، دختر زیبا اما بی سوادی که به همراه خواهرش در روستای لاهوگان دیدیم درباره دست شویی پرسیدم که کجاست، پشت تپه ای را نشان داد و گفت باید تا آنجا بروی. نرفتم اما محل مورد نظر برای حمام را که محل تهیه آب هم هست می بینم. آب باریکه ای که رنگ سبز دارد در حوضچه ای نه چندان بزرگ جمع شده و ساکن می شود تا گل ولای آن ته نشین شود. دختران و زنان و مردان و پسران به نوبت روزهایی که می دانند چند نفری حمام می کنند. بحث درباره دست شویی و حمام را از همان جا شروع کردم. وقتی فهمیدم این دختران جوان برای حمام کردن کنار آب باریکه ای که روزی رودخانه بوده حمام می کنند در حالی که هیچ حفاظی وجود ندارد؛ به عنوان یک زن حس و تصور خوبی از این شرایط نداشتم و با تعجب بیشتری پرسیدم چطور آنجا حمام می کنید؟ مگر لباستان را در نمی آورید؟ کسی آنجا نیست؟ کسی نمی بیند؟ آب را گرم می کنید؟ موهایتان را چطور می شورید؟ خنده های ریزی دارند و یا لحنی عادی می گویند لباسمان را هم درمی آوریم و با لباس زیر همان جا می نشینیم. چند نفری هستیم و به هم کمک می کنیم. آب گرم کجا بود! نمی صرفد آب گرم کنیم. تابستان خوب است اما زمستان یخ می زنیم، برای همین خیلی کم حمام می رویم.

من هنوز درباره مدل حمام کردن سؤال دارم و یکی از دخترها در توضیح بیشتر می گوید: «رودخانه در مسیری است که دید کمی دارد، بعد هم چاره ای نیست، با لباس که نمی شود خودمان را بشوییم. زمانش هم که زیاد نیست، چند کاسه آب می ریزیم و تمام!» یکی دیگر از خانم ها که بچه اش را روی پایش خوابانده و انگار بچه او هم سرما خورده، می گوید: «مشکل لخت شدن کنار آب و کثیفی آب و این چیزها نیست، مشکل این است که بعد از آن باید جایی گرم برویم یا لباسی گرم بپوشیم اما معمولاً این طور نمی شود و برای کار، بیرون خانه ایم و در نهایت حتماً سرما می خوریم». حرف های شان تقریباً در بقیه روستاها تکرار می شود و همه یک مشکل را به زبان های مختلف بیان می کنند. به ظاهر پوشیده و محجبه شان نگاه می کنم و اینکه حتماً بیشتر از من به احتمال نگاه نامحرم حساس اند، پس چطور راضی می شوند این گونه حمام کنند؟ جواب خودم را هم می دهم؛ مجبورند!

در بعضی از روستاها برای دست شویی تقریباً در نزدیکی کپرها آلودگی را گذاشته بودند و برخی از کپرها که سرووضع بهتری داشتند یک تانکر کوچک با شلنگ و پمپ را به یک کپر جدا وصل کرده بودند. این یعنی وضع مالی بعضی از مردم همان روستا بهتر بود و توانسته بودند یک دست شویی برای خودشان داشته باشند. دو خانم خیر از سال ها قبل با زندگی مردم دهستان مارز همراه شده اند و با اینکه راه و مسیر دسترسی وجود ندارد و با وجود سختی زیاد، غیر از یک مدرسه شبانه روزی برای دختران، در همه روستاها حمام و دست شویی ساخته اند اما مشکل اصلی اینجاست که آب نیست. این روند به خوبی نشان می دهد که زندگی این مردم با کمک های دوره ای و خیرانه به جایی نمی رسد و آنچه مهم است انجام وظیفه ای است که ده ها سال دولت روی زمین گذاشته است. مردم این روستاها از نسل های قبل که اینجا مستقر شده اند با آب های سطحی و رودخانه های جاری زندگی گذرانده اند و دولت هم تنها از حضور این روستاها برای وجود امنیت در این منطقه استفاده کرده و آنها سهمی در زیرساخت ها نداشته اند. وقتی برق تا این روستاها آمده، چطور آنها هنوز راه ندارند؟ چطور درباره تأمین آب این خانوارها اقدامی جدی در چند دهه گذشته صورت نگرفته است؟ زنان و دختران و کودکانی که در این روستاها با همه نداشتن ها و سختی ها و احساس فقر، زندگی شان جاری بود و بعد از رفتن ما به زندگی عادی خودشان برگشتند، همین حالا همانند بسیاری از روستاهای ایران دسترسی به اینترنت و رسانه های انبوه و تلویزیون و ماهواره ندارند و نمی دانند ما در موردشان نوشتیم یا نه؛ برای آنها وقتی خورشید پایین می رود و شب می شود، روز تمام می شود.